



The Impact of Institutional Church–State Relations on Discursive Legitimation in Europe (France and Poland, 2000–2025)

Fariborz Arghavani Pirsalami¹

Mohammad Sadegh Mahmoudi²

Abstract

The European Union is often depicted in the international relations literature as a secular actor and a normative power, in which religion occupies a marginal place. Yet during the Ukraine crisis, many European politicians invoked Christianity, Christian civilisation, and religious values to justify their security stances, and some did so in explicitly theological terms. This article seeks to clarify this linkage and to show how religious and civilisational language is converted into security decision-making. Its central question is how France and Poland articulate their foreign and security policies through religious references. The article argues that, in the aftermath of the Ukraine crisis, religious references have become more salient in the foreign policies of both France and Poland; however, differences in their religion–state regimes and in their national political theologies generate two distinct patterns of action. In France, religion is recast in the idiom of European values and civilisation, whereas in Poland it is expressed more overtly through the lens of a Christian West confronting an Eastern threat. This study offers a comparative analysis of the period 2000–2025, examining party texts, speeches, and official documents in both countries for religious and civilisational references, and comparing these with their behaviour on the European Union’s core security issues. The findings show that, in both cases, such religious references simultaneously legitimise hard-line positions and strengthen scepticism about transferring defence competences to the EU level.

Keywords: political theology, public religion, European right-wing parties, France, Poland.

1 Associate Professor, Department of Political Sciences, Faculty of Law and Political Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran.

Email: farghavani@shirazu.ac.ir

2 Phd Candidate in Political Sciences, Department of Political Sciences, Faculty of Law and Political Sciences, Shiraz University, Shiraz, Iran.

Email: sadegh.mmahmoudi@gmail.com

اثر پیوند نهادی کلیسا-دولت بر مشروعیت بخشی گفتمانی در اروپا (مطالعه فرانسه و لهستان ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵)

فریبرز ارغوانی پیرسلامی^{۱*}

محمدصادق محمودی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۸/۳۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۱۶

چکیده

اتحادیه اروپا در ادبیات روابط بین الملل اغلب به عنوان کنشگری سکولار و قدرتی هنجاری تصویر می شود، که دین در آن حاشیه ای است. اما در بحران اوکراین، بسیاری از سیاستمداران اروپایی از مسیحیت، تمدن مسیحی و ارزش های دینی برای توجیه مواضع امنیتی خود استفاده کردند و این استفاده از مفاهیم الهیاتی را به صورت مشخص نیز مطرح کرده اند. هدف مقاله، روشن کردن این پیوند و نشان دادن چگونگی تبدیل زبان دینی و تمدنی به تصمیم گیری امنیتی است. پرسش اصلی این است که فرانسه و لهستان چگونه سیاست خارجی و امنیتی خود را با ارجاعات دینی صورت بندی می کنند. ادعای اصلی مقاله این است که پس از بحران اوکراین ارجاعات دینی در سیاست خارجی فرانسه و لهستان برجسته تر شده است؛ اما، به سبب تفاوت در رژیم دین-دولت و الهیات سیاسی ملی، به دو الگوی متمایز کنش می انجامد که در فرانسه دین در قالب ارزش ها و تمدن اروپایی بازنویسی می شود و در لهستان به طور صریح در قالب غرب مسیحی و تهدید شرقی بروز می کند. پژوهش حاضر مطالعه تطبیقی دوره ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵ است که متون حزبی، نطق ها و اسناد رسمی دو کشور را بر اساس ارجاعات دینی و تمدنی بررسی و با رفتار آن ها در موضوعات اصلی امنیتی اتحادیه مقایسه می کند. یافته ها نشان می دهد این ارجاعات دینی در هر دو مورد هم زمان مواضع سخت را مشروعیت می بخشد و تردید نسبت به انتقال صلاحیت های دفاعی به سطح اتحادیه را تقویت می کند.

واژگان کلیدی: الهیات سیاسی، دین عمومی، احزاب راست اروپا، فرانسه، لهستان.

^۱ دانشیار روابط بین الملل، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران. (نویسنده مسئول)

Email: farghavani@shirazu.ac.ir

^۲ دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.

Email: sadegh.mmahmoudi@gmail.com

اتحادیه اروپا معمولاً به‌عنوان بازیگری شناخته می‌شود که خود را از راه «ارزش‌ها» تعریف می‌کند، نه از راه قدرت نظامی. در روایت غالب، اروپا کنشگری سکولار و هنجاری است؛ یعنی بیش از هر چیز با حقوق بشر، دموکراسی و چندجانبه‌گرایی توصیف می‌شود و دین در بهترین حالت در حاشیه قرار دارد. در این تصویر، مسیحیت بخشی از گذشته تاریخی و فرهنگی است، نه عنصری زنده در تصمیم‌های سیاست خارجی. با این حال، تجربه دو دهه اخیر نشان داده است که دین از صحنه عمومی و از بحث‌های هویتی در اروپا حذف نشده است. بحث‌های مربوط به نمادهای دینی، مناقشات پیرامون اسلام و مهاجرت، و کشمکش بر سر اشاره به «ریشه‌های مسیحی» در متون رسمی، همه نشان می‌دهد که مرز میان سکولار و دین همچنان موضوع مناقشه است. در سطح بیرونی نیز، اتحادیه اروپا دین را در قالب آزادی دین و عقیده وارد دستور کار حقوق بشری خود کرده است. هم‌زمان، بخشی از نخبگان سیاسی در لحظه‌های بحران، از زبان «تمدن اروپایی»، «غرب مسیحی» و «ارزش‌های مسیحی» برای توصیف تهدیدها و توجیه مواضع خود استفاده کرده‌اند. بحران اوکراین این روند را عینی‌تر و حساس‌تر کرد. از سال ۲۰۱۴ و به‌ویژه پس از حمله ۲۴ فوریه ۲۰۲۲، در بسیاری از مواضع رسمی و حزبی، دفاع از اوکراین به‌عنوان دفاع از «اروپا» و گاه دفاع از «میراث مسیحی» تصویر شد. در این روایت‌ها، جنگ فقط نزاعی سرزمینی یا ژئوپلیتیک نبود، بلکه رویارویی میان دو نظم ارزشی معرفی می‌شد. مسئله‌ای که محور اصلی این مقاله را شکل می‌دهد، از همین توصیف برداشت می‌گردد. وقتی تصمیم‌سازان اروپایی در توصیف بحران‌ها و سیاست خارجی از زبان مسیحی و تمدنی استفاده می‌کنند، این زبان تا چه حد در ترجیحات امنیتی و رفتار نهادی آن‌ها بازتاب پیدا می‌کند؟ و آیا دین صرفاً لایه‌ای نمادین بر گفتمان است یا با انتخاب ابزارها و سطح همگرایی امنیتی نیز پیوند دارد؟ برای درک این مسئله محوری، دو کشور در مرکز توجه این مقاله قرار می‌گیرند که هم از نظر وزن سیاسی در اتحادیه و هم از نظر تاریخ دینی مهم‌اند؛ اما رژیم دین-دولت و الهیات سیاسی آن‌ها کاملاً متفاوت است: فرانسه و لهستان. هر دو جامعه اکثریت مسیحی دارند و مسیحیت در شکل دادن به هویت ملی آن‌ها نقش تاریخی ایفا کرده است. با این حال، فرانسه نمونه‌ای از لائسیته تأکیدی است؛ مدلی که در آن، جدایی دین و دولت و بی‌طرفی سخت‌گیرانه دولت در عرصه عمومی اصل محوری است و ارجاع دینی در سیاست رسمی پرهزینه به نظر می‌رسد. در مقابل، لهستان نمونه‌ای است که در آن کلیسای کاتولیک شریک اصلی در تعریف هویت ملی، مقاومت در برابر سلطه خارجی و صورت‌بندی اخلاقی سیاست بوده است و حضور دین در عرصه عمومی و در زبان سیاست امری بدیهی و مشروع تلقی می‌شود. همین تضاد، این دو کشور را به آزمایشگاه مناسبی برای مطالعه نسبت ارجاع دینی و کنش خارجی در چارچوب اروپایی تبدیل می‌کند.

بر این اساس، پرسش اصلی مقاله چنین صورت‌بندی می‌شود: فرانسه و لهستان چگونه سیاست خارجی خود را با ارجاعات مسیحی صورت‌بندی می‌کنند؟ ادعای اصلی مقاله این است که پس از بروز بحران اوکراین تأثیر دین در سیاست خارجی فرانسه و لهستان افزایش یافته است، اما به‌سبب تفاوت در رژیم دین-دولت و الهیات سیاسی ملی، به دو الگوی متمایز کنش می‌انجامد. در فرانسه به‌خاطر هنجار لائسیته و تأکید بر ارزش‌ها و تمدن اروپایی، دین در قالب یک تمدن‌گرایی سکولار رقیق می‌شود و بیشتر از طریق زبان «ارزش‌های مشترک» عمل می‌کند؛ در حالی که، در لهستان به‌طور صریح‌تر در قالب «غرب مسیحی» و «تهدید شرقی» بروز می‌کند و مستقیم‌تر به زبان امنیتی و مفهوم «امنیت شرقی» پیوند می‌خورد. در هر دو مورد، این زبان دینی و تمدنی در لحظه‌های بحرانی به پذیرش ابزارهای سخت کمک می‌کند، اما هم‌زمان تردید نسبت به تعمیق دفاعی در سطح اتحادیه را تقویت می‌کند. برای بررسی این ادعا، مقاله از یک مطالعه تطبیقی در بازه زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵ استفاده می‌کند. در گام نخست، متون حزبی، سخنرانی‌های کلیدی و اسناد رسمی فرانسه و لهستان با تمرکز ویژه بر بازیگران راست سیاسی خوانده می‌شود تا الگوهای اصلی ارجاع دینی و تمدنی و نقاط چرخش آن‌ها در سیر زمان شناسایی

شود. در گام دوم، این الگوهای گفتمانی با داده‌های رفتاری در سطح اتحادیه، به‌ویژه چگونگی آرای دو کشور در اتحادیه اروپا و در دو محور «استفاده از ابزارهای سخت» و «پذیرش همگرایی در سیاست خارجی و امنیتی مشترک و سیاست امنیتی و دفاعی مشترک» مقایسه می‌شود. در گام سوم، حمله ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ به‌عنوان یک «آزمون طبیعی» به‌کار گرفته می‌شود تا در یک بازه فشرده دیده شود که افزایش ارجاعات دینی در زبان و گفتار نخبگان سیاسی و تمدنی چگونه و با چه شدتی به تغییر در آراء و مواضع رسمی در هر دو کشور پیوند می‌خورد.

ساختار مقاله مطابق همین منطق پیش می‌رود. پس از مقدمات کلی روش پژوهش و منطق انتخاب موارد مورد مطالعه، دوره زمانی و نوع داده‌ها توضیح داده می‌شود. سپس چارچوب نظری و مفهومی بر پایه سه حلقه «استثناء»، «دین عمومی» و «کریستیانیسم هویتی» تشریح می‌شود. در ادامه، الگوهای ارجاع دینی و تمدنی در سطح اتحادیه و در دو کشور فرانسه و لهستان در بازه ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵ توصیف می‌شود. بخش بعدی به دینامیک دینی‌سازی گفتمان و پیوند آن با رفتار در دو محور یادشده می‌پردازد و نشان می‌دهد چگونه تفاوت در کانال شنیداری و ترجمه دینی به الگوهای متفاوت کنش می‌انجامد. سپس شوک ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ به‌عنوان آزمون روایی - رفتاری تحلیل می‌شود تا در یک لحظه بحران، پیوند میان زبان و تصمیم‌نهایی روشن‌تر گردد. مقاله در پایان با جمع‌بندی یافته‌ها، دلالت‌های نظری برای بحث دین و «قدرت هنجاری» اروپا و پیامدهای سیاست‌گذاری برای مدیریت این نسبت در سطح اتحادیه به پایان می‌رسد.

۱- پیشینه پژوهش

پیشینه پژوهش حاضر بر سه محور شکل می‌گیرد: نخست، ادبیات «اتحادیه اروپا به‌مثابه قدرت هنجاری» که غالباً بر صورت‌بندی سکولار مشروعیت اتحادیه تأکید می‌کند. دوم، ادبیات «دین در عرصه عمومی» که نشان می‌دهد دین می‌تواند از مسیر ترجمه به زبان عمومی وارد سیاست‌گذاری شود. سوم، ادبیات «استثناء و امنیتی‌سازی و مطالعات هویت‌محور» که پیوند زبان تمدنی با تصمیم‌گیری امنیتی را توضیح می‌دهد. این سه محور در کنار هم امکان می‌دهند ورود ارجاعات مسیحی و تمدنی به بحران اوکراین و پیامدهای آن برای سیاست امنیتی فرانسه و لهستان به‌طور منظم تحلیل شود.

یان منرز (۲۰۰۲)، در مقاله «قدرت هنجاری اروپا: تناقضی در واژگان؟» استدلال می‌کند اثرگذاری اتحادیه اروپا بیش از آن‌که بر ابزارهای سخت متکی باشد، از طریق تولید و ترویج هنجارها و تعریف «امر عادی» در سیاست جهانی عمل می‌کند. این چارچوب برای پژوهش حاضر مهم است؛ زیرا نشان می‌دهد حتی روایت‌های سکولار نیز می‌توانند حامل منطق اخلاقی یا ارزشی شوند و در شرایط بحران به زبان تمدنی نزدیک گردند.

هلن سیورسن (۲۰۰۶)، در مقاله «اتحادیه اروپا به‌مثابه قدرت هنجاری: چگونه ممکن است؟» به مبانی مشروعیت و سازوکارهای توجیه‌گری در ایده قدرت هنجاری می‌پردازد و نشان می‌دهد هنجارمندی یک ادعاست که باید در میدان سیاسی ساخته و دفاع شود. این بحث به پژوهش حاضر کمک می‌کند تا «ارجاعات دینی» را به‌مثابه منبع مشروعیت‌ساز در تصمیم‌های امنیتی توضیح دهد.

توماس دیز (۲۰۰۵)، در مقاله «ساختن خود و دگرگون کردن دیگران: بازاندیشی در قدرت هنجاری اروپا» بر منطق «خود-دیگری» در هنجارسازی تأکید می‌کند و نشان می‌دهد، اتحادیه همزمان هویت خود را تثبیت و دیگری را بازتعریف می‌کند. این منطق برای فهم دوگانه‌های «غرب شرق» و «تمدن تهدید» در بحران اوکراین و تفاوت صورت‌بندی آن در فرانسه و لهستان راهگشاست.



خوزه کازانووا (۱۹۹۴)، در کتاب «دین‌های عمومی در جهان مدرن»، نشان می‌دهد که دین می‌تواند در جهان مدرن به عرصه عمومی بازگردد، بدون آن‌که الزاماً به فروپاشی نظم سکولار بینجامد. این اثر، بنیان نظری لازم را فراهم می‌کند تا حضور دین در سیاست امنیتی اروپا به‌عنوان بازآرایی کارکردهای دین (نه بازگشت ساده اقتدار کلیسایی) فهم شود.

کارل اشمیت (۱۹۲۲)، در کتاب «الهیات سیاسی» با طرح مفهوم استثناء نشان می‌دهد بحران چگونه زبان ضرورت را فعال می‌کند و تصمیم‌های فوق‌العاده را توجیه‌پذیر می‌سازد. این چارچوب به پژوهش حاضر امکان می‌دهد تا نشان دهد چرا در شرایط اضطرار امنیتی، زبان اخلاقی / تمدنی می‌تواند به منطقی تصمیم امنیتی پیوند بخورد.

بری بوزان، اولی ویور و یاپ د وایلد (۱۹۹۸)، در کتاب «امنیت: چارچوبی نو برای تحلیل» سازوکار «امنیتی‌سازی» را تبیین می‌کنند؛ یعنی این‌که یک مسئله از طریق کنش گفتاری به سطح امنیت ارتقا می‌یابد و اقدامات استثنایی مشروع جلوه می‌کند. این چارچوب برای تحلیل کارکرد ارجاعات دینی / تمدنی در تشدید ادراک تهدید و مشروعیت‌بخشی به سیاست‌های سخت‌ضروری است.

راجر بروبیکر (۲۰۱۷)، در مقاله «میان ملی‌گرایی و تمدن‌گرایی: لحظه پوپولیستی اروپا» نشان می‌دهد، «مسیحیت» در بسیاری از منازعات معاصر اروپا بیشتر یک نشانه هویتی / تمدنی است تا یک صورت‌بندی الهیاتی. این بحث برای فهم «غرب مسیحی» به‌مثابه قاب امنیتی و نیز تفاوت درجه صراحت آن در لهستان نسبت به فرانسه اهمیت دارد.

ژان بویهرو (۲۰۱۲)، در کتاب «سکولاریسم فرانسوی» منطق تاریخی و حقوقی لائیسیته را توضیح می‌دهد و نشان می‌دهد چگونه مرزهای مشروعیت گفتار دینی در میدان رسمی سیاست فرانسه ترسیم می‌شود. این اثر زمینه لازم را برای توضیح «هزینه‌های نهادی» ارجاع صریح دینی در فرانسه و گرایش به بازنویسی دین در زبان ارزش‌ها و تمدن اروپایی فراهم می‌کند.

ژنوویو زوبرژیتسکی (۲۰۰۶)، در کتاب «صلیب‌های آشویتس: ملی‌گرایی و دین در لهستان پساکمونیزمی» نشان می‌دهد کاتولیسیسم چگونه با روایت‌های ملی و منازعات نمادین پیوند می‌خورد و می‌تواند به سیاست رسمی راه یابد. این تحلیل برای فهم ظرفیت بالاتر لهستان در به‌کارگیری صریح ارجاعات مسیحی در روایت امنیتی و تصویرسازی از «تهدید شرقی» مفید است.

در جمع‌بندی، ادبیات موجود نشان می‌دهد اتحادیه اروپا حتی در روایت‌های سکولار نیز از منابع هنجاری و هویتی تغذیه می‌کند. همچنین ورود دین به سیاست غالباً از مسیر ترجمه به زبان عمومی و تمدنی رخ می‌دهد و شدت آن به رژیم دین-دولت وابسته است. در لحظه‌های بحران منطق استثناء و امنیتی‌سازی امکان پیوند سریع میان زبان اخلاقی-تمدنی و تصمیم امنیتی را فراهم می‌کند. با این حال، پژوهش‌های اندکی این مسیر را به‌صورت تطبیقی و در بازه بلندمدت، میان دو مورد متضاد فرانسه و لهستان ردیابی کرده‌اند؛ پژوهش حاضر دقیقاً بر پرکردن همین خلأ متمرکز است.

۲- روش‌شناسی تحقیق

این پژوهش یک مطالعه کیفی و تطبیقی است که می‌کوشد پیوند میان ارجاعات دینی و تمدنی و کنش خارجی دو دولت عضو اتحادیه اروپا (فرانسه و لهستان) را نشان دهد. این دو کشور به این دلیل انتخاب شده‌اند که هر دو در تصمیم‌های امنیتی اتحادیه درباره روسیه و اوکراین بازیگران مهمی هستند؛ اما، از نظر رابطه نهاد دین و دولت در دو سر یک طیف قرار می‌گیرند: فرانسه با سنت لائیسیته و جدایی رسمی و لهستان با پیوند تاریخی و نهادی با کلیسای کاتولیک. این چالش اجازه می‌دهد از منطق پژوهش مقایسه‌ای در وضعیتی با «موارد اندک و متغیرهای متعدد» استفاده کنیم (Kuckartz, 2014: 685) و طراحی پژوهش را مستقیماً به بحث کلاسیک لیپ‌هارت درباره روش مقایسه‌ای در سیاست تطبیقی وصل کنیم (Lijphart, 1971: 682-693). دوره زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵ انتخاب شده است تا هم روند بلندمدت و هم دگرگونی پس از جنگ‌های

۲۰۱۴ و ۲۰۲۲ اوکراین دیده شود. همچنین داده‌ها بر پایه تحلیل اسنادی گردآوری شده است. برای هر دو کشور، برنامه‌ها و اسناد رسمی احزاب اصلی، استراتژی‌های امنیت ملی و سیاست خارجی دولت در موضوعاتی مانند روسیه، ناتو و دفاع اروپایی بررسی شده و بخشی از مواضع مکتوب دو دولت در نهادهای اتحادیه که در آن تصمیم‌های مشترک توجیه می‌شود، وارد تحلیل شده است. متون با استفاده از تحلیل محتوای کیفی به معنایی که شرایر توضیح می‌دهد خوانده شده است؛ یعنی خواندن نظام‌مند متن با طرح بررسی روشن و توجه مداوم به زمینه، به طوری که مراحل تفسیر برای خواننده قابل پیگیری باشد (Schreier, 2012: 23). در گام نخست، همه اشاره‌های مستقیم و غیرمستقیم به دین، مسیحیت، کلیسا، ارزش‌ها و تمدن مسیحی، «اروپا» و «غرب» استخراج شده است. در گام دوم، هر مورد بر اساس نوع ارجاع (دینی - الهیاتی، هویتی - تمدنی، اخلاقی - ارزشی) و کارکرد آن در متن (تعریف «ما» و «دیگری»، توجیه به‌کارگیری زور، ارزیابی همگرایی دفاعی) بررسی شده است. سپس این الگوهای گفتمانی با رفتار عملی دو دولت در سطح اتحادیه، از جمله رأی به تحریم‌ها و طرح‌های دفاعی مشترک و مواضع نسبت به انتقال صلاحیت‌های دفاعی، مقایسه شده تا میزان هم‌سویی دینی‌سازی گفتار و کنش امنیتی سنجیده شود.

۳- چارچوب مفهومی سه بُعدی

در این پژوهش برای توضیح رابطه میان دین و سیاست خارجی اروپا، یک چارچوب سه حلقه‌ای به کار گرفته می‌شود. این چارچوب کمک می‌کند مسیر گذار از «گفتار» به «کنش» در سیاست خارجی به صورت ساده و قابل پی‌گیری دیده شود. سه حلقه اصلی آن عبارت‌اند از: استثناء، دین عمومی و کریستیانیسم هویتی^۱. ایده محوری این است که وقتی این سه حلقه پشت سر هم و تا حدی هم‌زمان فعال شوند، احتمال این‌که ارجاعات دینی در تصمیم‌های امنیتی و خارجی اثر بگذارند بیشتر می‌شود.

حلقه اول «استثناء» است. در خوانش اشمیت، حاکم کسی است که درباره وضعیت استثنایی تصمیم می‌گیرد و با نام‌گذاری یک رخداد به‌عنوان «استثناء»، امکان تعلیق قواعد عادی را ایجاد می‌کند (Schmitt, 2005: 5). وقتی سیاستمداران یک تهدید امنیتی را نه به‌عنوان حادثه‌ای معمول، بلکه به‌عنوان خطری استثنایی و نقطه عطف تاریخی توصیف می‌کنند، زبان سیاست از توصیف صرف به زبان ضرورت و فوریت تغییر می‌کند و توجیه استفاده از ابزارهای سخت آسان‌تر می‌شود. در این پژوهش، لحظه‌هایی که جنگ اوکراین و رفتار روسیه با واژگانی چون «تهدید بنیادین»، «نقطه عطف» یا «خطر وجودی برای اروپا» تصویر می‌شود، به‌عنوان فعال شدن حلقه استثناء در نظر گرفته می‌شود.

حلقه دوم «دین عمومی» است. کازانووا نشان می‌دهد که دین در جهان مدرن لزوماً به حوزه خصوصی محدود نمی‌ماند و می‌تواند دوباره در عرصه عمومی حضور پیدا کند، به شرط آن‌که به زبان قابل قبول عمومی ترجمه شود (Casanova, 1994: 65). در این معنا، دین عمومی به معنای حاکمیت مستقیم نهاد دینی نیست، بلکه به معنای حضور ارجاعات دینی در استدلال‌های عمومی است؛ جایی که سیاستمدار نه فقط به نام ایمان شخصی، بلکه به نام «ارزش‌های مسیحی»، «میراث مسیحی اروپا» یا «وجدان اروپایی» سخن می‌گوید. در این پژوهش فرض می‌شود که ارجاع دینی زمانی می‌تواند در سطح سیاست خارجی اثرگذار باشد که در چنین قالبی عرضه شود و نهادهای سکولار بتوانند آن را به‌عنوان بخشی از استدلال عمومی بشنوند؛ چیزی که می‌توان آن را «شنوایی نهادی» نسبت به دین نامید.

حلقه سوم «کریستیانیسم هویتی» است. بروبیکر میان مسیحیت به‌عنوان دین و «کریستیانیسم هویتی» به‌عنوان قاب هویتی و تمدنی تمایز می‌گذارد؛ در کریستیانیسم هویتی، مسیحیت کمتر به ایمان و عمل دینی، و بیشتر به مرزبندی «ما» و «دیگران»

مربوط می‌شود (Brubaker, 2017: 1193). در این برداشت، «مسیحی بودن» بیش از آن‌که به التزام الهیاتی اشاره کند، نشانه تعلق به یک «ما»ی فرهنگی و تمدنی است. هنگامی که سیاست‌مداران از «غرب مسیحی»، «اروپای مسیحی» یا «دفاع از تمدن ما در برابر شرق» سخن می‌گویند، از این شکل هویتی مسیحیت بهره می‌گیرند. این زبان کمک می‌کند تا تهدید امنیتی هم‌زمان به تهدیدی علیه «شیوه زندگی ما» و «هویت ما» تبدیل شود. «کریستیانیسم هویتی» به معنای بهره‌گیری سیاسی - فرهنگی از میراث مسیحی است و این کاربرد الزاماً مستلزم باور دینی یا ارجاع به مرجعیت کلیسایی نیست. در برابر، «مسیحیت هویتی» می‌تواند به پیوندهای زیسته ایمانی و جماعتی اشاره کند و از این‌رو امکان خلط میان ایمان دینی و ایدئولوژی هویت‌ساز را افزایش می‌دهد.

ارتباط این سه حلقه را می‌توان به شکل یک مسیر ساده توضیح داد. نخست، رخداد باید به عنوان استثناء تصویر شود تا فضا برای تصمیم‌های غیرعادی و سخت باز شود. سپس، برای آن‌که این تصمیم‌ها و هزینه‌هایشان در سطح جامعه و نهادها پذیرفته شود، استدلال‌ها باید در قالب دین عمومی بیان شود؛ یعنی ارجاعات دینی در زبان ارزش‌ها، میراث و هویت مشترک ترجمه شوند تا برای مخاطب گسترده قابل قبول باشد. در نهایت، هرگاه این ترجمه در قالب کریستیانیسم هویتی قرار گیرد و مرز میان «ما»ی اروپایی یا غربی و «دیگران» بر پایه میراث مسیحی کشیده شود، انتظار می‌رود این زبان بر دو محور مشخص در سیاست خارجی اثر بگذارد: از یک سو، توجیه استفاده از ابزارهای سخت مانند بازدارندگی نظامی و تحریم آسان‌تر می‌شود؛ و از سوی دیگر، بدگمانی نسبت به انتقال پایدار صلاحیت‌های دفاعی به سطح اتحادیه و ترجیح کنترل ملی تقویت می‌گردد. در این چارچوب، تفاوت میان کشورها به نحوه و شدت فعال کردن هر سه حلقه برمی‌گردد. در فرانسه، سنت لائیسیتیه باعث می‌شود دین عمومی بیش‌تر از کانال ارزش‌های جمهوری و «تمدن اروپایی» عبور کند و کریستیانیسم هویتی معمولاً به صورت غیرصریح و رقیق‌تر ظاهر شود. در لهستان، پیوند تاریخی و نهادی دولت و کلیسای کاتولیک امکان می‌دهد ارجاعات صریح‌تری به مسیحیت و «غرب مسیحی» وارد زبان سیاست خارجی شود و حلقه سوم پررنگ‌تر عمل کند. به این ترتیب، چارچوب سه حلقه‌ای نشان می‌دهد چگونه ترکیب استثناء، دین عمومی و کریستیانیسم هویتی می‌تواند پلی میان گفتار و کنش در سیاست خارجی اروپا بسازد و چرا تفاوت در رژیم‌های دین - دولت به الگوهای متفاوت دینی‌سازی کنش خارجی می‌انجامد.

۴- الگوهای ارجاع دینی در کنش خارجی اروپا

در ادبیات روابط بین‌الملل، اتحادیه اروپا اغلب به عنوان «قدرت هنجاری» معرفی شده است؛ یعنی بازیگری که بیشتر با حقوق بشر، دموکراسی و حقوق بین‌الملل تعریف می‌شود تا با دین و الهیات. بحث «قدرت هنجاری اروپا» نزد منرز بر همین نکته تأکید می‌کند که ابزار اصلی اتحادیه در خارج، معیارهای حقوق بشری و هنجارهای جهانی است، نه قدرت نظامی یا هویت دینی مشترک (Manners, 2002). در نگاه نخست، این تصویر، اتحادیه را کنشگری سکولار و تا حدی بی‌طرف از نظر دینی نشان می‌دهد؛ با این حال، مطالعات جدیدتر نشان می‌دهند که دین از عرصه سیاست اروپایی کاملاً ناپدید نشده است. فرانسوا فوریه در کتاب *دین و سیاست در اتحادیه اروپا: سقف سکولار*، استدلال می‌کند که دین در اروپا دوباره در سطح نخبگان و نهادهای اتحادیه ظاهر شده، هرچند زیر «سقف سکولار» نهادهای اروپایی تا حدی پوشانده می‌شود. او نشان می‌دهد که نمی‌توان نظم سیاسی اتحادیه را فهمید بدون آن‌که «دین هنوز در تصویر کلی جایی داشته باشد» و رابطه دین و سیاست در اروپا دوباره عادی شده است، اما در قالبی نو و در تعامل با مکانیسم‌های سکولار ادغام اروپایی (Foret, 2023: 16). در فصل مربوط به «هویت خارجی اتحادیه» فوریه نشان می‌دهد که دین هرچه بیشتر به عنوان یکی از پارامترهای هویتی در روابط همسایگی، گسترش و دیپلماسی اتحادیه وارد بحث می‌شود. در سطح رسمی نمود روشن این توجه به دین در

«رهنمودهای اتحادیه اروپا درباره ترویج و حمایت از آزادی دین یا عقیده» است که شورای اتحادیه در ۲۰۱۳ تصویب کرده است. در مقدمه این سند، آزادی دین و عقیده به عنوان حق بنیادین هر انسان تعریف می‌شود و تأکید می‌شود که این حق بخشی از دستورکار حقوق بشری اتحادیه در سیاست خارجی است (Council of the European Union, 2013: 1-2). این رهنمود تصریح می‌کند که اتحادیه در سیاست خارجی خود باید فعالانه از آزادی دین یا عقیده حمایت کند، در عین حال نسبت به خود ادیان بی طرف بماند و با هیچ دین خاصی هم‌سو نشود (Council of the European Union, 2013: 2-3). به این ترتیب، دین در سطح اتحادیه هم‌زمان به صورت یک موضوع حقوق بشری و بخشی از زبان عمومی «ارزش‌ها» وارد کنش خارجی می‌شود، بی آن‌که اتحادیه خود را بازیگری دینی بداند.

در کنار این چارچوب عمومی، هر دولت عضو الگوی خاصی از ارجاع دینی در کنش خارجی دارد که از رژیم دین-دولت و الهیات سیاسی ملی آن تأثیر می‌گیرد. فرانسه نمونه‌ای است که در آن اصل لائیسیتیه نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. گان در تحلیل حقوقی-تاریخی خود از فرانسه نشان می‌دهد که این کشور یک رژیم به شدت سکولار و جداساز بین «دولت» و «ادیان» دارد؛ به گونه‌ای که در سطح قانون اساسی، دولت نه دین رسمی دارد و نه اجازه می‌دهد نهادهای مذهبی در سطح رسمی سیاست، جایگاهی مشابه شرکای حکومتی پیدا کنند (Gunn, 2009: 952). او توضیح می‌دهد که شعار سه‌گانه جمهوری و قانون ۱۹۰۵ درباره جدایی کلیسا و دولت، در عمل نوعی حساسیت حقوقی و سیاسی نسبت به هر اشاره مستقیم دینی در گفتار رسمی ایجاد کرده است. این چارچوب حقوقی باعث می‌شود که در سیاست خارجی فرانسه، حتی وقتی موضوعاتی با بُعد دینی مطرح است، زبان رسمی دولت عمدتاً حول «ارزش‌های جمهوری»، «حقوق بشر» و «مدل اجتماعی و دموکراتیک اروپا» شکل بگیرد، نه ارجاع صریح به مسیحیت. به بیان ساده، در سطح گفتار دیپلماتیک، دین پشت‌واژگانی چون حقوق بشر، سکولاریسم و ارزش‌های مشترک پنهان می‌شود. در عین حال، همین ساختار مانع نمی‌شود که در عرصه داخلی، بحث‌هایی درباره «ریشه‌های یهودی-مسیحی» فرانسه و اروپا یا میراث مسیحی تمدن اروپایی جریان داشته باشد؛ بحث‌هایی که نشان می‌دهد میراث مسیحی همچنان در تعریف هویت ملی و اروپایی محل مناقشه است، حتی اگر در سیاست خارجی به زبان دینی بیان نشود. این تنش بین لائیسیتیه تأکیدی در سطح رسمی و حضور نمادین مسیحیت در سطح هویتی، زمینه خاصی برای نوع ارجاع دینی در کنش خارجی فرانسه ایجاد می‌کند که بیشتر غیرمستقیم و ارزش‌محور است تا الهیاتی و صریح.

لهستان در نقطه مقابل، الگویی ارائه می‌کند که در آن کاتولیسیسم بخش آشکار هویت ملی و سیاسی است. از منظر تاپیدی آزادی دینی و هویت ملی در لهستان نشان می‌دهد که در بسیاری از روایت‌های رایج، کلیسای کاتولیک «نه صرفاً بخشی از ملت لهستان، بلکه خود ملت» دانسته می‌شود و این امر در رابطه حقوقی دولت و کلیسا و نیز در وزن سیاسی کلیسا در مباحث عمومی بازتاب دارد (Topidi, 2019: 1). او توضیح می‌دهد که با وجود جدایی رسمی در قانون اساسی، کلیسا وزن چشمگیری در مباحث حقوقی و سیاسی دارد و احزاب راست‌گرا بارها مواضع خود را با مواضع کلیسا هماهنگ کرده‌اند؛ به گونه‌ای که پیوندی خطرناک میان دین و ناسیونالیسم شکل گرفته است. این مقاله نشان می‌دهد که در لهستان، پس از پایان کمونیسم هویت دینی و هویت ملی بیش از گذشته بر هم منطبق شده‌اند و کاتولیسیسم در گفتمان عمومی به «حامل سنتی هویت ملی» بدل شده است (Topidi, 2019: 3). در چنین زمینه‌ای، سیاست خارجی و اروپایی لهستان نیز به راحتی در قالب دفاع از «ملت کاتولیک» و «اروپای مسیحی» صورت‌بندی می‌شود. مواضع سخت نسبت به برخی سیاست‌های اتحادیه، از جمله در حوزه مهاجرت یا مباحث فرهنگی، اغلب با ارجاع به «حفظ سنت مسیحی اروپا» یا «دفاع از ارزش‌های مسیحی» توجیه شده است؛ امری که نزد پژوهشگرانی چون تاپیدی به عنوان نمونه‌ای از ملی‌گرایی دینی و استناد به این ایده که «اکثریت هم حقوقی دارند» تحلیل شده است.



به‌طور خلاصه، در سطح توصیفی می‌توان سه سطح از ارجاع دینی در کنش خارجی اروپا را دید: در سطح اتحادیه، دین عمدتاً در قالب آزادی دین و عقیده و زبان حقوق بشر وارد می‌شود و اتحادیه بر بی‌طرفی دینی خود تأکید می‌کند. در سطح فرانسه، رژیم لائیسیته زبان رسمی سیاست خارجی را به‌سوی ارزش‌های سکولار و حقوقی سوق می‌دهد و حضور مسیحیت را به عرصه هویت و بحث‌های داخلی محدود می‌کند؛ و در سطح لهستان، پیوند تاریخی ملت و کلیسای کاتولیک باعث می‌شود ارجاعات دینی به‌صورت آشکارتر و مستقیم‌تر در توجیه مواضع خارجی و اروپایی ظاهر شوند. این الگوها صورت مسئله مقاله را روشن می‌کنند. دین و ارجاعات مسیحی در کنش خارجی اروپا غایب نیستند، بلکه به شیوه‌های متفاوت نهادینه و بیان می‌شوند. در بخش بعد، با استفاده از چارچوب سه حلقه‌ای «استثناء، دین عمومی و کریستیانسیم هویتی» توضیح داده خواهد شد که این تفاوت‌ها چگونه پدید می‌آیند و تحت چه شرایطی ارجاعات دینی از سطح گفتار به سطح تصمیم‌گیری امنیتی در فرانسه و لهستان منتقل می‌شوند. در گام بعد، به‌جای شمارش صرف ارجاعات، به دینامیک این دینی‌سازی در بازه ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵ نگاه می‌کنیم تا ببینیم چه نقاط چرخشی، چه نوع قاب‌سازی و چه کانال‌های شنیداری، این زبان را برای تأثیرگذاری سیاسی آماده می‌کنند.

۵- دینامیک دینی‌سازی سیاست خارجی در فرانسه و لهستان (۲۰۰۰-۲۰۲۵)

اگر به‌صورت جامع و در مقیاس ربع قرن به سیاست خارجی راست در اروپا نگاه کنیم، زبان آن از اشاره‌های کلی به «ارزش‌ها» و «میراث» به سمت صورت‌بندی‌های صریح‌تر از «تهدید» و «ضرورت» حرکت کرده است. هرچا وضعیت به‌عنوان «استثناء» نام‌گذاری شده، تصمیم‌گیری راحت‌تر شده و به‌جای زبان نرم دیپلماتیک، از لحن قطعی و فوری استفاده شده است. این تغییر وقتی واقعاً اثر سیاسی پیدا می‌کند که ارجاعات دینی به زبانی عمومی و قابل‌فهم برای شهروندان و نهادها ترجمه شود؛ همان چیزی که کاسانووا آن را خروج دین از حاشیه خصوصی و ورود به عرصه عمومی می‌نامد و هابرماس از آن به‌عنوان ضرورت ترجمه دلایل دینی به زبان مشترک شهروندی یاد می‌کند (Casanova, 1994: 211; Habermas, 2006: 5). در همین فضا، بخشی از راست اروپا از ملی‌گرایی صرف به قاب‌های «تمدنی» حرکت کرده است؛ جایی که دین نه لزوماً به‌عنوان ایمان شخصی، بلکه به‌عنوان نشان‌گر فرهنگی برای مرزبندی «ما» و «دیگران» به کار می‌رود و به سیاست خارجی وزن هویتی می‌دهد (Bettiza et al., 2023). در دوره نخست، از آغاز دهه ۲۰۰۰ تا بحران اوکراین در ۲۰۱۴، می‌توان از کاهش آرام تأثرات این‌گونه نمادها صحبت کرد. در فرانسه، قاعده لائیسیته اجازه نمی‌دهد دین به‌طور مستقیم وارد زبان رسمی سیاست شود؛ بنابراین ارجاعات به مسیحیت معمولاً در قالب دفاع از «جمهوریت»، «سکولاریسم» و «ارزش‌های اروپایی» بازنویسی می‌شود. همین منطبق در بحث ممنوعیت نمادهای دینی در مدارس و مناقشه روسری هم دیده می‌شود؛ جایی که حساسیت دینی در قالب زبان برابری و بی‌طرفی دولت بیان می‌شود (Vaisse, 2004: 2).

در سطح اجتماعی نیز پژوهش‌ها نشان داده‌اند که در میان نسل‌های مهاجر مسلمان برخی ابعاد دینداری ذهنی پایدار مانده هرچند نمادهای آشکار دینی کاهش یافته است؛ این وضعیت حساسیت نسبت به نظم سکولار را بالا نگه می‌دارد و ترجمه بیرونی همین منطبق را در سیاست خارجی تسهیل می‌کند (Drouhot, 2021: 798). این وضعیت درست برعکس صورت لهستان است که پیوند نهادی دولت و کلیسای کاتولیک و سرمایه‌نمادین کلیسا از ابتدا کانالی برای شنیده شدن ارجاعات صریح‌تر دینی فراهم می‌کند و امکان می‌دهد روایت ملت-کلیسا در بزنگاه‌ها به قاب امنیتی متصل شود. به این ترتیب، از همان آغاز تفاوت «کانال شنیداری» دو کشور شکل می‌گیرد. نقطه چرخش بعدی با دو رخداد هم‌زمان تقویت شد: بحران اوکراین در ۲۰۱۴ و بحران پناه‌جویان در میانه دهه. پس از الحاق کریمه، سخن گفتن از بازدارندگی و امنیت اروپا عادی‌تر شد و تصویر «اروپا به‌عنوان یک کل ارزشی» بیشتر به پیش‌زمینه آمد. در فرانسه، همین سخت‌گیری امنیتی عمدتاً با زبان

تمدن‌گرایی سکولار و فاصله‌گذاری هنجاری با مسکو توضیح داده شد، نه با الهیات صریح. در لهستان، همان رخدادها به بحث «امنیت شرقی» و تهدید از سوی شرق گره خورد و ارجاعات مسیحی صریح‌تر شنیده شد؛ زیرا کانال نهادی دین اجازه می‌داد قاب «غرب مسیحی» سریع‌تر فعال شود. هم‌زمان بحران پناه‌جویان، زبان مرزبندی فرهنگی و دینی را در بخش‌هایی از اروپا تقویت کرد و پژوهش‌های گفتمانی نشان دادند که چگونه بحث مهاجرت، امنیت و فرهنگ در یک قاب مشترک کنار هم قرار گرفتند (Krzyżanowski et al., 2018: 9). در این دوره، هنوز جهش ناگهانی رخ نداده، اما جهت حرکت روشن است که ارجاعات هویتی و دینی پررنگ‌تر می‌شوند و به تدریج تعادل میان پیام‌های هنجاری و راه‌حل‌های اجرایی را تغییر می‌دهند.

اوج چرخش با تهاجم ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ فرامی‌رسد. در این مقطع، زبان استثناء در سراسر اروپا شدت می‌گیرد و ضرورت بازدارندگی تقریباً به اجماع تبدیل می‌شود. در فرانسه، نتیجه این وضعیت «بازقالب‌بندی محتاطانه» است. دفاع از اروپا، ضرورت بازدارندگی و محکومیت روسیه برجسته می‌شود، اما از الهیات صریح پرهیز می‌شود و ترجیح «کنترل ملی» بر تصمیم‌های دفاعی حفظ می‌گردد (Ivaldi, 2023: 145). این مسیر با سنت لائیسیتیه و ترجمه سکولار ارجاعات سازگار است و راه را برای همراهی با ابزارهای سخت باز می‌گذارد، بدون آن‌که به پذیرش پایدار همگرایی نهادی در سطح اتحادیه بینجامد. در لهستان، همان شوک به تقویت قاب «غرب مسیحی» و آتلانتیک‌گرایی سخت می‌انجامد؛ ارجاعات دینی صریح‌تر شنیده می‌شود و دفاع قاطع از ابزارهای قهری علیه روسیه و نقش محوری ناتو برجسته می‌شود، در حالی که بدگمانی نسبت به انتقال صلاحیت‌ها به سطح اتحادیه پابرجا می‌ماند و الگوی مکمل بودن اروپا تثبیت می‌شود. ادبیات تحلیل آرایش رأی‌ها در پارلمان اروپا نشان می‌دهد که تصمیم‌های سیاست خارجی در دو محور «ابزارهای سخت» و «سطح هم‌گرایی امنیتی» سازمان می‌یابد و هر تغییری در زبان، اگر واقعاً اثرگذار باشد، باید در یکی از این دو محور بازتاب پیدا کند (Dąbrowski et al., 2021: 5). همین منطق، در بخش بعدی راه را برای پیوند دادن دینامیک گفتمان با شواهد رفتاری و آزمون تجربی مورد ادعای مقاله باز می‌کند. اگر دینی‌سازی گفتمان اثر واقعی داشته باشد، باید اثر آن در یکی از این دو محور یا هر دو دیده شود. بر این اساس، فرانسه و لهستان در محور ابزار به هم‌گرایی می‌رسند (پذیرش ابزارهای سخت)، اما در محور قاعده مسیرهای متفاوت خود را حفظ می‌کنند (اختلاف بر سر واگذاری پایدار صلاحیت‌ها به اتحادیه). در بخش‌های بعد، این دوگانگی با شواهد گفتاری و داده‌های رأیی به‌طور تجربی آزمون می‌شود.

۱-۵- فرانسه (۲۰۰۰-۲۰۲۵): لائیسیتیه تأکیدی و تمدن‌گرایی سکولار

در فرانسه الگوی سیاست خارجی از درون آغاز می‌شود و به بیرون امتداد می‌یابد؛ قاعده لائیسیتیه تأکیدی^۱ شکل ممکن بیان را از پیش محدود می‌کند. ریشه این قاعده به قانون ۱۹۰۵ جدایی کلیسا و دولت^۲ و سپس قانون منع نمادهای دینی در مدارس در سال ۲۰۰۴ برمی‌گردد^۳ (France, 2004, art. 1; France, 1905, arts. 1-2). این تفسیر که بوبرو آن را «سکولاریسم ستیزه‌جو» می‌نامد، نقش فعال دولت در محدودکردن نمادها و حضور دینی در فضای عمومی را برجسته می‌کند (Baubérot, 2015: 19). در واقع سکولاریسم ستیزه‌جو نزد بوبرو یعنی نوعی سکولاریسم است که فقط جدایی دین و دولت را

1. Assertive laïcité.

۲. این قانون آزادی وجدان را تضمین و دولت را در امور دینی بی‌طرف می‌کند: هیچ دین رسمی، حقوق یا یارانه دولتی برای ادیان وجود ندارد؛ تنها استثنا، خدمات کشیشی در نهادهای عمومی (مثل زندان و ارتش) و نگهداشت میراث عبادتگاه‌های قدیمی است.

۳. در مدارس، راهنمایی‌ها و دبیرستان‌های دولتی، پوشیدن یا نمایش نمادهای دینی «آشکار» از سوی دانش‌آموزان ممنوع است؛ نمادهای کوچک غیرنمایان به‌طور کلی ممنوع نیستند مگر آن‌که جلوه‌های آشکار پیدا کنند. این قانون به آموزش عالی و کارکنان مدارس تسری ندارد.

4. Militant secularism.

نمی‌خواهد، بلکه فعالانه و سلبی در پی محدود کردن نمادها و حضور دین در عرصه عمومی است. پیامد زبانی این قاعده این است که اگر ارجاع دینی در سیاست شنیده شود، معمولاً به زبان تمدن‌گرایی سکولار ترجمه می‌شود. واژه‌هایی مثل جمهوریت، جهان‌شمولی و ارزش‌های اروپایی حامل معنا می‌شوند نه الهیات صریح. مناقشه روسری^۱ در میانه دهه ۲۰۰۰ نشان داد حساسیت‌های هویتی چگونه به زبان برابری، آزادی و حقوق تبدیل می‌شود و همین منطبق در عرصه خارجی، به صورت معیارهای همکاری و مشارکت بازتولید می‌گردد (Bowen, 2007: 5). در سطح اجتماعی نیز تداوم برخی ابعاد دینداری ذهنی در نسل‌های مهاجر مسلمان، هرچند همراه با کاهش نمادهای آشکار، حساسیت به «بی‌طرفی» فضای عمومی را تقویت کرده و کانال شنیداری سکولار را تثبیت کرده است (Drouhot, 2021: 797). در همین فضا، بخشی از راست اروپایی از جمله حزب «اجتماع ملی^۲» در فرانسه از ملی‌گرایی صرف به قاب‌های تمدنی حرکت کرده است؛ مسیحیت در این قاب بیشتر نشانه‌ای فرهنگی برای مرزبندی «ما و دیگران» است تا بیان ایمان فردی (Bettiza et al., 2023). در فرانسه، همین نشانگر از فیلتر لائیسسته عبور می‌کند و به زبان «ارزش‌های عمومی» و «تمدن اروپایی» تبدیل می‌شود تا با قواعد حقوقی داخلی تعارض نیابد. از آغاز هزاره تا پیش از ۲۰۱۴، در نتیجه با «رسوب آرام نمادها» روبه‌رو هستیم و بیان هویتی راست بیشتر به اشاره‌های تمدنی سکولار محدود می‌ماند و به ارجاع مسیحی نهادی فراتر نمی‌رود.

دو موج بحران در میانه دهه یعنی بحران اوکراین در ۲۰۱۴ و بحران پناهجویان، آستانه شنیده شدن زبان «ضرورت» را پایین آورد و قاب‌های تمدنی را پررنگ‌تر کرد. پس از الحاق کریمه، دفاع از بازدارندگی و امنیت اروپا در واژگان «ارزش‌های مشترک» و «نظم مبتنی بر قواعد» صورت‌بندی شد و فاصله‌گذاری با مسکو بیشتر به زبان هنجاری عمومی بیان گردید نه الهیات. در سطح اتحادیه هرچا این زبان با قواعد میدان سیاسی هم‌خوان شد، «شنوایی نهادی» شکل گرفت (Theiss & Menshenina, 2024: 12) و استدلال‌های دینی ترجمه‌شده به زبان همگانی توانستند در مجاری رسمی دنبال شوند، به‌ویژه در کمیسیون‌ها و بحث‌های پارلمانی که نسبت به استدلال‌های هنجاری قابل قبول حساس‌اند. در پرونده‌های مدیترانه و خاورمیانه نیز همین الگو دیده شد. تمایز با اسلام سیاسی و نظم‌های اقتدارگرا عمدتاً با واژگانی چون آزادی‌های بنیادین، سکولاریسم و ارزش‌های اروپایی صورت گرفت و «مای اروپایی» برجسته شد، بی‌آن‌که ارجاع مسیحی نهادی به متن سیاست راه یابد. نتیجه این ترجمه آن است که سیاست خارجی می‌تواند در بزنگاه‌ها به زبان «دفاع ارزشی» سخن بگوید و در عین حال با قاعده لائیسسته سازگار بماند؛ راهبردی که هم برای افکار عمومی داخل قابل شنیدن است و هم در سطح اروپایی ظرفیت ائتلاف‌سازی دارد.

اوج چرخش با تهاجم ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ رخ می‌دهد. در این مقطع، بازیگران راست به‌ویژه «اجتماع ملی» لحن خود را بازقاب‌بندی کردند؛ از همدلی ژئوپولیتیک پیشین با مسکو فاصله گرفتند، پرونده را به میدان معیشت، انرژی و امنیت داخلی کشاندند و در سطح هنجاری از ارزش‌های اروپایی و ضرورت بازدارندگی دفاع کردند، بدون توسل به ارجاع مسیحی صریح (Ivaldi & Zankina, 2023: 17). در اسناد برنامه‌ای، ترجیح «کنترل ملی» در تصمیم‌های دفاعی و اتکا به بازدارندگی هسته‌ای کاملاً ملی تصریح شد (Rassemblement National, 2022: 5)؛ ترجیحی که بدگمانی ساختاری نسبت به تعمیق نهادی در سطح اتحادیه را بازتاب می‌دهد و با منطق لائیسسته و جمهوریت هم‌خوان است. در سوی دولت نیز مرور راهبردی ۲۰۲۲ تهاجم روسیه را نیازمند تطبیق پاسخ دفاعی فرانسه و اروپا دانست و همسویی در سطح ضرورت امنیتی را تقویت کرد، بدون آن‌که زبان دینی به متن سیاست وارد شود (Présidence de la République, 2022: 7). الگوی رأی‌دادن نمایندگان فرانسوی

۱. گزارش استاسی (۱۱ دسامبر ۲۰۰۳): نتیجه «کمیسیون تأمل درباره اجرای اصل لائیسسته» به ریاست برنار استاسی، منصوب ژاک شیراک در ۳ ژوئیه ۲۰۰۳؛ پس از استماع‌های گسترده، توصیه‌هایی برای اجرای لائیسسته در خدمات عمومی به‌ویژه مدرسه ارائه کرد و مبنای مستقیم قانون ۱۵ مارس ۲۰۰۴ درباره منع نمادهای دینی آشکار برای دانش‌آموزان شد.

2. Rassemblement National (RN).

در پارلمان اروپا نیز با همین تصویر سازگار است. حتی زمانی که راست فرانسه با بسته‌های سلبی علیه روسیه همراه می‌شود، در محور همگرایی امنیتی، الگوی احتیاط و بدگمانی نسبت به انتقال پایدار صلاحیت‌ها به سطح اتحادیه را حفظ می‌کند و ترجیح می‌دهد تصمیم‌های کلیدی در سطح دولت-ملت باقی بماند. به این ترتیب، تأکید فرانسوی بر پرهیز از دینی‌سازی صریح و اتکای حساب‌شده به تمدن‌گرایی سکولار، پذیرش ابزارهای سخت را در بزنگاه‌ها تسهیل می‌کند، اما به تعهد پایدار برای تعمیق نهادی در سطح اروپایی نمی‌انجامد؛ نقطه‌ای که در مقایسه با مسیر لهستان، معنای تحلیلی خاص خود را پیدا می‌کند.

۲-۵- لهستان (۲۰۰۰-۲۰۲۵): کاتولیسیسم نهادینه و صورت‌بندی غرب مسیحی

در لهستان، پیوند دولت و کلیسای کاتولیک یک عامل فرعی نیست، بلکه نقطه شروع فهم سیاست است. کنکوردات^۱ دهه ۱۹۹۰ جایگاه حقوقی کلیسا را تثبیت کرد و دین را به صورت پیش‌فرض وارد سطح عمومی کرد؛ یعنی ارجاع دینی، اگر به زبان قابل قبول عمومی ترجمه شود، به سرعت مشروعیت می‌یابد و از حاشیه خصوصی به متن سیاست می‌آید (Concordat (between the Holy See and the Republic of Poland, 1993, arts. 1-2). پژوهش‌های تطبیقی نشان می‌دهد کلیسای کاتولیک در اروپای میانه، و به‌ویژه در لهستان، سرمایه نمادین و شبکه‌های نهادی نیرومندی برای اثرگذاری بر دستور کار عمومی و ترسیم مرز «ما» و «دیگران» دارد (Grzymała-Busse, 2015: 3-8). در این زمینه، ارجاع مسیحی اگر به زبان وطن‌دوستی و تاریخ ملی بیان شود، به سادگی شنیده می‌شود و دین عمومی به منبع مشروعیت سیاست خارجی تبدیل می‌گردد (Polish Bishops' Conference, 2022, paras. 1-3). بحران اوکراین در ۲۰۱۴ و سپس تهاجم ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ این ظرفیت را به طور کامل فعال کرد. تهدید شرقی در گفتمان رسمی با مسئولیت تاریخی لهستان برای دفاع از همسایه و پاسداری از اروپا به عنوان میراث تمدنی گره خورد و «ما»ی ملی را در قالب مسیحی بازتعریف کرد. نام‌گذاری وضعیت به عنوان استثناء آستانه تصمیم را پایین آورد و استفاده از ابزارهای سخت را آسان‌تر توجیه کرد، چون این زبان از کانال‌های پذیرفته‌شده کلیسا و دولت عبور می‌کرد و شنوایی نهادی داشت. ترجیح آتلانتیک‌گرایی نیز در همین قاب قرار گرفت: ناتو ستون اصلی امنیت بیرونی ماند و همکاری دفاعی اروپایی تا جایی پذیرفته شد که مکمل این ستون باشد، نه جایگزین آن؛ ارزیابی‌های سیاستی نیز بر تقویت بازدارندگی در جناح شرقی و نگاه «مکمل» به همکاری دفاعی اروپا تأکید کرده‌اند (Kulesa, 2021: 2-4). پس از ۲۰۲۲ هم‌سویی با تحریم‌ها و ابزارهای قهری علیه روسیه تقویت شد، اما بدگمانی نسبت به انتقال پایدار صلاحیت‌های دفاعی به سطح اتحادیه پابرجا ماند؛ ترکیبی که در گفتمان رسمی با تأکید بر حاکمیت ملی با ریشه‌های مسیحی و در عمل با اولویت‌دادن به ناتو توضیح داده شد (Rau, 2023: 17).

در سطح اتحادیه، مطالعات آمار و نتایج رأی‌گیری‌ها نشان می‌دهد آرایش رأی‌های سیاست خارجی در پارلمان اروپا عمدتاً حول دو محور شکل می‌گیرد: استفاده از قدرت سخت و میزان پذیرش هم‌گرایی امنیتی (Otjes et al., 2023: 1799). در این چارچوب، جریان راست حاکم-حزب قانون و عدالت^۲ در لهستان در محور نخست غالباً با ابزارهای سخت همراه است، اما در محور دوم فقط هم‌گرایی گزینشی را می‌پذیرد؛ همکاری اروپایی را زمانی می‌خواهد که مکمل ستون آتلانتیک باشد و به انتقال پایدار صلاحیت‌ها نینجامد (Rau, 2023: 17). همین الگو در خاورمیانه نیز تکرار می‌شود: در قطعنامه‌ها و سخنان رسمی، «دفاع از مسیحیان مشرق» و «آزادی دینی» برجسته است و با نامه‌های اسقفی درباره آزار مسیحیان هم‌صدا می‌شود (Sejm Rzeczypospolitej Polskiej, 2016: 1; Konferencja Episkopatu Polski, 2015). در نتیجه، لهستان از

۱. Concordat: اصطلاحی در حقوق عمومی کاتولیک است و به معاهده رسمی میان دولت و واتیکان گفته می‌شود که در آن جایگاه حقوقی کلیسا، حدود اختیارات آن و شیوه تنظیم رابطه دین و دولت در یک کشور مشخص می‌گردد.

2. Prawo i Sprawiedliwość (PiS).



دینی‌سازی صریح در بزنگاه‌های امنیتی استفاده می‌کند، بدون آن‌که از نهادهای غربی فاصله بگیرد؛ سلسله‌مراتب نهادی را به سود ناتو و با پذیرش مشروط ترتیبات اروپایی تنظیم می‌کند و از کریستیانیسم هویتی به‌عنوان «چسب هنجاری» برای پایین نگه‌داشتن هزینه داخلی تصمیم‌های سخت بهره می‌گیرد.

۳-۵- نقاط چرخش مشترک به سمت دینی‌سازی سیاست خارجی

در نگاه تطبیقی سه بزنگاه طی ۲۰۰۰ تا ۲۰۲۵ شدت و شکل «دینی‌سازی»، گفتمان سیاست خارجی را در هر دو کشور جابه‌جا کرده است. نخست، موج «امنیتی‌سازی دین» پس از ۱۱ سپتامبر که در سطح اروپایی با ادبیات امنیت و مهاجرت به‌خوبی مستند شده و فهم می‌کند چگونه ترس و اداره ناامنی، دین و مهاجرت را به دستورکار امنیت پیوند می‌دهد (Huysmans, 2006: 67; Samoudi, & Mahmoudi, 2024: 48). در فرانسه، این موج زیر قاعده لائیسیته به زبان اخلاق عمومی سکولار و ارزش‌های جمهوری و اروپایی ترجمه شد و در لهستان، همان موج بر بستری که گُنکوردات و سرمایه نمادین کلیسا ساخته‌اند شنیده‌پذیرتر گردید و قاب «حاکمیت ملی مسیحی» را تغذیه کرد. دوم، بحران پناهجویان ۲۰۱۵ که تمدن یهودی-مسیحی را به برجستگی فراگیر در مرزبندی هنجاری بدل ساخت و در اروپای مرکزی و شرقی به‌ویژه لهستان، پدیده اسلام‌هراسی را به سرمایه سیاسی روزمره تبدیل کرد؛ ادبیات تجربی این وضعیت را برای لهستان به‌طور نظام‌مند ثبت کرده است (Górak-Sosnowska, 2016: 190). سوم، بحران‌های روسیه-اوکراین در ۲۰۱۴ و به‌ویژه ۲۰۲۲ که بازیگران راست را ناچار به انتخاب میان حفاظت از تمدن اروپا و روابط پیشین با مسکو کرد. در فرانسه، بازقاب‌بندی به سمت زبان دفاع از اروپا و اقتصاد-انرژی، هزینه پیوندهای گذشته با کرملین را کاهش داد، در حالی‌که لهستان همان قاب تمدنی را برای تشدید بسیج «امنیت شرقی» به‌کار گرفت. این دگرگونی‌های زبانی وقتی با قواعد میدان سیاست هم‌نوا می‌شوند شنوایی نهادی می‌آفرینند؛ یعنی استدلال‌های هنجاری راه خود را به فرایند رأی و ائتلاف می‌یابند، پدیده‌ای که پژوهش‌های تحلیل آرای ثبت‌شده پارلمان اروپا درباره سیاست خارجی توضیح داده‌اند (Foret, 2023: 308). محک واقعی این تمایزها نه در گفتار، که در رسوب آن‌ها در رأی‌ها و مواضع رسمی است؛ جایی که زبان استثناء و قاب‌های هویتی باید به انتخاب ابزار و قاعده نهادی ترجمه شوند.

این ترجمه در میدان اروپایی عمدتاً بر دو محور ثبت می‌شود: آمادگی برای کاربست قدرت سخت و میزان پذیرش انتقال صلاحیت‌های امنیتی به سطح اتحادیه؛ همان‌جا که قیدهای لائیسیته در فرانسه و کاتولیسیم نهادی در لهستان نقش‌های متفاوتی بازی می‌کنند. با هم‌زمان‌سنجی شدت یافتن گفتمانی با خوشه‌های تصمیم‌گیری ۲۰۱۴ و ۲۰۲۲ و موج مهاجرت، می‌توان رد‌گذار از واژه به کنش را در هر دو کیس دید و نقشه رفتاری مشترک و افتراق‌های نهادی را دقیق‌تر ترسیم کرد. این تصویر نشان می‌دهد که در هر دو کشور، دینی‌سازی سیاست خارجی نه یک اتفاق مقطعی، بلکه فرایندی تدریجی و لایه‌لایه است که در آن ارجاعات مسیحی به قاب‌های تمدنی، ملی و امنیتی بافته می‌شوند. پرسش بعدی این است که این زبان دقیقاً چگونه و تا چه حد به رفتار قابل‌سنجش در سطح اتحادیه، به‌ویژه در رأی‌ها و مواضع رسمی، ترجمه می‌شود؛ یعنی جایی که از توصیف گفتمان به سنجش هم‌راستایی گفتمان و کنش می‌رسیم.

۶- هم‌راستایی گفتار و کنش در سیاست خارجی: مواضع فرانسه و لهستان در سطح اتحادیه اروپا

در بخش‌های قبلی بررسی شد که در فرانسه و لهستان زبان دینی و تمدنی چگونه شکل گرفته و در طول زمان چه تغییرهایی کرده است. اکنون پرسش این است که این زبان تا چه حد در رفتار واقعی آن‌ها در سطح اتحادیه اروپا دیده می‌شود؛ یعنی در رأی‌ها و مواضع رسمی نه فقط در سخنرانی‌ها. برای سنجش این موضوع، دو محور رفتاری در نظر گرفته می‌شود نخست موضع نسبت به استفاده از ابزارهای سخت مانند تحریم‌ها و تقویت بازدارندگی؛ دوم، میزان پذیرش همگرایی

در سیاست خارجی و امنیتی مشترک و در سیاست امنیتی و دفاعی مشترک. مطالعات رأی‌گیری در پارلمان اروپا نشان داده است که رأی‌های مربوط به سیاست خارجی معمولاً بیش از آن‌که فقط بر اساس ملیت نمایندگان شکل بگیرد، حول همین دو محور سازمان می‌یابد (Petito & Scott, 2021: 4). برای جلوگیری از تفسیرهای شتاب‌زده، سه عامل زمینه‌ای نیز در تحلیل در نظر گرفته می‌شود، این که حزب در آن مقطع در دولت است یا اپوزیسیون؛ رأی‌گیری چقدر به انتخابات ملی نزدیک است؛ و دستورکار اتحادیه تا چه حد فشرده و حساس است.

در فرانسه، قاعده لائیسیته کانال بیان را سکولار نگه می‌دارد و ارجاع صریح به مسیحیت را پرهزینه می‌کند. به همین دلیل، مرزبندی هنجاری بیشتر با زبان «اروپا به‌مثابه تمدن» و «ارزش‌های مشترک» انجام می‌شود تا با زبان الهیاتی. از ۲۰۱۴ و به‌ویژه بعد از ۲۴ فوریه ۲۰۲۲، احزاب راست تندرو مانند اجتماع ملی روایت خود را از نزدیکی نمادین به مسکو به محور حاکمیت ملی، بازدارندگی و دفاع از ارزش‌های اروپایی منتقل کرده‌اند و جنگ اوکراین را بیشتر با واژه‌های «امنیت اروپا، انرژی و قدرت خرید» توضیح می‌دهند (Ivaldi, 2023: 143). در این بازقالب‌بندی، ارجاعات دینی صریح عقب می‌نشیند و مفاهیم سکولار عمومی جلو می‌آید، در حالی که بدگمانی نسبت به تعمیق دفاعی اتحادیه پابرجا می‌ماند؛ اما آمادگی برای همراهی با بسته‌های تحریمی و سایر ابزارهای بازدارنده علیه روسیه بیشتر می‌شود (Rassemblement National, 2022: 5; Ivaldi & Zankina, 2023: 340). الگوی رأی‌دادن این دوگانه را تأیید می‌کند در محور ابزار، اوج گرفتن زبان «تهدید» و «دفاع از اروپا» معمولاً با رأی‌های موافق‌تر به تحریم‌ها و اقدامات سخت همراه است؛ در محور همگرایی امنیتی، همین بازیگران در رأی‌های مربوط به تقویت سازوکارهای فراملی دفاعی محتاط می‌مانند و از انتقال پایدار صلاحیت‌ها به سطح اتحادیه استقبال نمی‌کنند (Zerka, 2022). به بیان ساده، تمدن‌گرایی سکولار در فرانسه کمک می‌کند سیاست سخت‌گیرانه علیه روسیه مشروعیت پیدا کند، اما حساسیت نسبت به واگذاری اختیار دفاعی به بروکسل را از بین نمی‌برد و با سنت لائیسیته و میراث گلیستی خودمختاری راهبردی هم‌خوان باقی می‌ماند.

در لهستان، پیوند نهادی دولت و کلیسای کاتولیک و نقش تاریخی کلیسا کانالی ایجاد کرده است که در آن ارجاعات مسیحی آشکار، عادی و حتی مطلوب است. قاب «غرب مسیحی» به‌راحتی با مفهوم «امنیت شرقی» ترکیب می‌شود و دفاع از اوکراین به‌عنوان دفاع از نظم تمدنی مشترک تصویر می‌گردد. از ۲۰۱۴ و خصوصاً پس از ۲۰۲۲، زبان «مسئولیت تاریخی»، «دفاع از همسایه» و «تهدید شرقی» در گفتمان رسمی پررنگ‌تر شده و توسل به ابزارهای سخت علیه روسیه را نه فقط مجاز، بلکه اخلاقاً لازم نشان داده است (Rau, 2023: 17). در کنار این زبان، آتلانتیک‌گرایی سخت نیز پایدار است، ناتو ستون اصلی امنیت بیرونی تلقی می‌شود و همکاری دفاعی اروپایی زمانی پذیرفته می‌شود که مکمل این ستون باشد، نه جایگزین آن. در رأی‌های پارلمان اروپا، این دوگانه به‌روشنی دیده می‌شود. در محور کاربست قدرت سخت، همراهی با تحریم‌ها، تقویت حضور ناتو و سایر ابزارهای بازدارنده بالا است. در محور تعمیق امنیتی، الگو گزینشی می‌ماند و طرح‌های اروپایی تقویت ظرفیت دفاعی هنگامی رأی مثبت می‌گیرد که آشکارا در خدمت تقویت جناح شرقی ناتو و بازدارندگی در برابر روسیه معرفی شود، وگرنه بدگمانی نسبت به انتقال صلاحیت‌ها باقی می‌ماند (Raunio & Wagner, 2020: 528). در این چارچوب، دین فقط برچسب هویت نیست، بلکه چسب هنجاری است که تصمیم‌های سخت را برای افکار عمومی قابل‌قبول‌تر می‌کند.

برای آن‌که روشن شود این هم‌زمانی‌ها فقط نتیجه اتفاق نیست، دو آزمون ساده در نظر گرفته می‌شود. آزمون نخست «شدت - پاسخ» است: هرگاه شدت ارجاع دینی یا تمدنی بالا می‌رود - از اشاره‌های کلی تا نام‌گذاری وضعیت به‌عنوان استثناء - بررسی می‌شود که آیا احتمال رأی موافق به ابزارهای سخت یا رأی مثبت به گام‌های همگرایی نیز بالا می‌رود یا نه. اگر چنین رابطه‌ای دیده شود، می‌توان گفت زبان نقش هنجاری فعالی داشته است؛ اگر نه، بخش مهمی از ارجاعات احتمالاً نمادین بوده و به تصمیم تبدیل نشده است. آزمون دوم «پایداری» است: آیا تغییرات رأیی فقط در اوج بحران‌ها رخ می‌دهد یا



در دوره‌های آرام‌تر نیز ادامه دارد؟ در فرانسه انتظار می‌رود پس از ۲۴ فوریه رأی‌ها علیه روسیه سخت‌تر شود، اما در رأی‌های مربوط به تعمیق نهادی، الگوی احتیاط در دوره‌های آرام برگردد و به مسیر قبلی نزدیک شود (Otjes et al., 2023: 1799). در لهستان انتظار می‌رود رأی‌های سخت در محور ابزار دوام بیشتری پیدا کنند، در حالی که در محور قاعده، پذیرش ابزارهای اروپایی همچنان مشروط به هم‌سویی با آتلانتیک باقی بماند. قاعده راهنما در این بخش این است که هر وقت اشاره‌های دینی یا هویتی در گفتمان بیشتر می‌شود، باید دید در همان بازه زمانی در رأی‌ها چه اتفاقی افتاده است. به‌جای شمارش خام واژگان، به نقاط عطف زبانی و نزدیکی آن‌ها به زمان رأی نگاه می‌کنیم. در فرانسه، اوج‌گیری زبان «ارزش‌های اروپا» و «دفاع از اروپا» معمولاً با رأی‌های سخت‌تر علیه روسیه همراه است، اما در رأی‌های مربوط به تقویت سازوکارهای دفاعی اتحادیه، ترجیح کنترل در سطح دولت و احتیاط نسبت به تعمیق نهادی تداوم دارد (Cerrone, 2023: 659). در لهستان، تشدید زبان دینی و اخلاقی درباره «دفاع از غرب» اغلب با رأی‌های قوی‌تر به تحریم و تقویت بازدارندگی و پذیرش ابزارهای اروپایی‌ای همراه است که مکمل ناتو هستند نه جایگزین آن. به این ترتیب، در هر دو کشور، تهدید بیرونی به استفاده از ابزارهای سخت سوق می‌دهد، اما مسیر نهادی و زبان توجیه‌کننده متفاوت باقی می‌ماند و همین تفاوت، در بخش بعد با تمرکز بر شوک ۲۴ فوریه ۲۰۲۲، در یک لحظه فشار بالا آزموده می‌شود.

۷- شوک ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ به‌مثابه آزمون روایی- رفتاری

حمله روسیه به اوکراین در ۲۴ فوریه ۲۰۲۲ فرصتی کم‌نظیر برای سنجش پیوند میان زبان و رفتار در اختیار می‌گذارد. در چنین لحظه‌ای دولت‌ها و احزاب ناچارند در زمان کوتاه تصمیم‌های پرهزینه بگیرند و این تصمیم‌ها را برای افکار عمومی توضیح دهند. در این بخش با تکیه بر همان دو محور رفتاری قبلی یک بازه کوتاه پیش از حمله و یک بازه کوتاه پس از آن را در فرانسه و لهستان مقایسه می‌کنیم تا ببینیم اوج‌گیری ارجاعات دینی و تمدنی در هر کشور تا چه حد با تغییر در رأی‌ها و مواضع رسمی هم‌زمان شده است. ایده ساده است: اگر زبان دینی و تمدنی واقعاً در لحظه بحران نقش داشته باشد، باید در پنجره پس از شوک، در محور استفاده از ابزارهای سخت و در محور همگرایی امنیتی نشانه‌ای از آن دیده شود، نه فقط در لحن بیانیه‌ها.

در فرانسه، همان‌طور که دیدیم، لائیسیته کانال دینی را محدود می‌کند، اما اجازه می‌دهد «تمدن‌گرایی سکولار» حامل مرزبندی هنجاری شود. پیش از ۲۰۲۲ بخشی از راست افراطی به همدلی نمادین با مسکو شناخته می‌شد (Bolton, 2024: 238) و این موضوع در کارزارهای انتخاباتی برای آن‌ها هزینه داشت. با شروع جنگ، این وضعیت به نقطه چرخش تبدیل شد. در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۲، لحن شعارها از کشمکش هویتی صرف فاصله گرفت و بیش‌تر روی معیشت، انرژی و حمایت از فرانسوی‌ها تمرکز کرد؛ با این حال، در موضوع روسیه و اوکراین، همان بازیگران سیاست سخت‌تر را با زبان «دفاع از اروپا»، «حاکمیت اوکراین» و «بازدارندگی» توضیح دادند (Ivaldi, 2023: 144). در اسناد رسمی نیز همین الگو دیده می‌شود. مرور راهبردی ملی ۲۰۲۲، روسیه را تهدید اصلی امنیتی معرفی می‌کند و بر ضرورت تطبیق پاسخ دفاعی فرانسه و اروپا تأکید دارد، در عین حال دوباره نقش بازدارندگی هسته‌ای ملی و کنترل تصمیم‌های دفاعی در سطح پاریس را برجسته می‌کند (Présidence de la République, 2022: 7-8; Rassemblement National, 2022: 5). انتظار طبیعی این است که در رأی‌ها، این بازقالب‌بندی به افزایش همراهی با بسته‌های تحریمی و ابزارهای بازدارنده در محور «ابزار» منجر شود، اما در محور «قاعده» یعنی تعمیق نهادی، احتیاط حفظ گردد. مطالعات رأی‌گیری طولی نشان داده‌اند که در رأی‌های مربوط به محکومیت روسیه و تحریم‌ها، پس از ۲۴ فوریه سخت‌گیری بیشتر شده است، اما در رأی‌هایی که به تقویت ساختاری سیاست خارجی و دفاعی مشترک مربوط است، فاصله احزاب راست نسبت به تعمیق نهادی همچنان برقرار مانده است.

(Batzella, 2024). به عبارت دیگر، شوک جنگ «تأکید» تمدن‌گرایی سکولار را بالا برد و رأی‌های سخت را قابل توضیح‌تر کرد، اما خط قرمز لائیسیته و کنترل ملی را جابه‌جا نکرد.

در لهستان، نقطه عزیمت متفاوت است. پیش از جنگ نیز راهبردهای رسمی و تحلیل‌های سیاستی، روسیه را تهدید اصلی و ناتو را ستون مرکزی امنیت معرفی می‌کردند و همکاری دفاعی اروپایی را در حد مکمل این ستون می‌پذیرفتند، نه جایگزین آن (Janulewicz, 2020; Kulesa, 2021). شوک ۲۴ فوریه دو لایه را هم‌زمان فعال کرد: از یک سو، قاب «غرب مسیحی» و «مسئولیت تاریخی دفاع از همسایه» در سخنان سیاست‌مداران و بیانیه‌های اسقفان برجسته شد و جنگ به‌عنوان حمله‌ای به نظم اروپایی و میراث مسیحی معرفی گردید (Polish Bishops' Conference, 2022, paras. 1-3). از سوی دیگر، ترجیح دیرپای آتلانتیک‌گرایی این زبان را به جهت مشخصی هدایت کرد: حمایت قوی از تحریم‌ها، تقویت حضور ناتو در جناح شرقی و تسلیح اوکراین، همراه با بدگمانی تداومی نسبت به انتقال صلاحیت‌های دفاعی به سطح اتحادیه. در رأی‌های مربوط به روسیه، نمایندگان لهستان در پنجره پس از شوک با ابزارهای قهری همراه شده‌اند؛ در رأی‌های مربوط به سازوکارهای دفاعی اروپا، پذیرش بیشتر زمانی رخ داده است که این سازوکارها به‌صراحت به تقویت ناتو در شرق تعبیر شده‌اند (Rau, 2023: 17; Wagner, 2020: 528). در این‌جا نیز زبان مسیحی و اخلاقی، نقش چسب‌هنجاری را ایفا کرده و هزینه داخلی تصمیم‌های سخت را کاهش داده است، بدون آن‌که سلسله‌مراتب نهادی مطلوب را تغییر دهد.

مقایسه این دو مسیر، چند نکته را روشن می‌کند. نخست تعداد خام واژگان دینی یا تمدنی معیار کافی نیست؛ آن‌چه اهمیت دارد شدت ارجاع و نزدیکی زمانی اوج‌های زبانی به لحظه رأی‌گیری است. در فرانسه، اوج‌گیری زبان «ارزش‌های اروپا» و «دفاع از اروپا» پس از ۲۴ فوریه با رأی‌های سخت‌تر علیه روسیه همراه شده، اما در پرونده‌های تعمیق نهادی، همان‌گویی احتیاط برگشته است. در لهستان، اوج‌گیری زبان مسیحی - اخلاقی پایدارتر بوده و با رأی‌های سخت و تقویت آتلانتیک‌گرایی همراه شده، در حالی‌که پذیرش ابزارهای اروپایی همچنان مشروط مانده است. دوم، «شنوایی نهادی» شرط لازم برای گذار از زبان به تصمیم است؛ هرچا زبان هنجاری به قالب پذیرفتنی در بروکسل ترجمه می‌شود، مسیر ورود به اسناد و ائتلاف‌ها هموارتر می‌شود، و هرچا این ترجمه با حساسیت‌های ملی تعارض پیدا می‌کند، در نقطه تعمیق نهادی اصطکاک ایجاد می‌شود. سوم، شوک ۲۴ فوریه مثل یک میان‌بر عمل کرد و نشان داد زبان دینی یا تمدنی تنها زمانی به کنش تبدیل می‌شود که نام‌گذاری استثنایی، ترجمه شنیدنی و قاب هویتی فعال، هم‌زمان کنار هم قرار گیرند. در فرانسه این سه‌گانه به تمدن‌گرایی سکولار و سخت‌گیری ابزاری بدون تعهد به تعمیق نهادی انجامید و در لهستان، به زبان مسیحی صریح، آتلانتیک‌گرایی سخت و پذیرش‌گزینشی اروپا. از همین نقطه است که نتیجه‌گیری می‌تواند دلالت‌های نظری و سیاستی این دو مسیر را جمع‌بندی کند.

۸- نتیجه‌گیری

مقاله حاضر نشان داد دینی‌سازی در سیاست خارجی راست اروپایی پدیده‌ای گزینشی است که فقط در ترکیب خاصی از شرایط به کنش نهادی راه می‌یابد. سه حلقه در این گذار نقش اصلی داشتند؛ نام‌گذاری وضعیت به‌عنوان استثناء که زبان ضرورت و فوریت را فعال می‌کند، ترجمه ارجاعات دینی به قالبی قابل شنیدن در سپهر عمومی که مسیر مشروعیت را می‌گشاید، و قاب کریستیانیسم هویتی که مرز «ما و دیگران» را به‌صورت تمدنی تعریف می‌کند. تفاوت کانال شنیداری فرانسه و لهستان همین سه‌گانه را در دو قالب متمایز به حرکت درآورد. در فرانسه قاعده لائیسیته بیان دینی صریح را پرهزینه نگه داشت و ارجاعات را به تمدن‌گرایی سکولار برگرداند، در نتیجه امکان همراهی با ابزارهای سخت در بزنگاه‌ها فراهم شد اما میل به تعمیق نهادی محدود ماند. در لهستان پیوند نهادی دولت و کلیسا ارجاعات مسیحی صریح را شنیدنی کرد، قاب «غرب



مسیحی» با «امنیت شرقی» هم‌نوا شد و هم‌زمان آتلانتیک‌گرایی و پذیرش گزینشی ابزارهای اروپایی تثبیت گردید. برآیند این دو مسیر آن بود که همگرایی در انتخاب ابزار با واگرایی در محل تصمیم هم‌زمان شد؛ نتیجه‌ای که در رأی‌ها و مواضع رسمی نیز بازتاب یافت و نشان داد زبان، اگر در کانال مناسب قرار گیرد، بخشی واقعی از ماشین تصمیم‌سازی می‌شود نه صرفاً تزیین خطابه‌ای.

از منظر روش‌شناختی، دو دستاورد کلیدی به‌دست آمد. نخست آن‌که شمارش خام واژگان دینی راهنمای معتبری برای اثرگذاری سیاسی نیست و باید «شدت ارجاع» و «زمان‌بندی نسبت به رخداد» به‌صورت پیوسته سنجیده شود. استفاده از نردبان شدت و هم‌سنجی آن با پنجره‌های تصمیم نشان داد پرش‌های زبانی، هرگاه به لحظه‌های فشار نزدیک شوند، به احتمال بیشتر از طریق توسل به زور اثر می‌گذارند و در بُعد همگرایی امنیتی تنها در صورتی پایدار می‌شوند که با قواعد شنیداری و ترجیحات نهادی سازگار باشند. دوم آن‌که مفهوم «شنوایی نهادی» کلید فهم تفاوت‌هاست. هرچا زبان هنجاری به‌صورت قابل قبول عمومی ترجمه شود، مسیر ورود به نهادهای اتحادیه هموار می‌گردد و ائتلاف‌های رأیی شکل می‌گیرد؛ هرچا این ترجمه با قاعده‌های ملی تعارض پیدا کند، اثر زبان به میدان ابزار محدود می‌ماند و به تغییر پایدار در سطح قاعده نمی‌انجامد. آزمون رویدادمحور ۲۴ فوریه توضیح داد چرا در فرانسه جهش تمدن‌گرایی سکولار با سخت‌گیری علیه تهدید بیرونی همراه شد اما احتیاط نسبت به تعمیق نهادی پابرجا ماند، و چرا در لهستان جهش مسیحی - امنیتی هم ابزار را سخت‌تر کرد و هم سلسله‌مراتب نهادی مطلوب را مستحکم‌تر ساخت.

از سویی دیگر دین در سیاست خارجی نه رقیب منافع بلکه منبعی برای کالیبره کردن معنای تهدید و صورت‌بندی «وظیفه» است، به‌ویژه هنگامی که به زبان عمومی ترجمه شود. تمایز میان «کریستیانیسم هویتی» و «مسیحیت هویتی» از این جهت مهم است که نشان می‌دهد ارجاع به میراث مسیحی می‌تواند بدون پیش‌فرض‌گیری درباره ایمان زیسته، نقش هنجاری ایفا کند و در عین حال با گفتمان حاکمیت‌گرایی یا رفاه‌محوری گره بخورد. همچنین، همزیستی همگرایی در ابزار با واگرایی در قاعده، چشم‌انداز دقیق‌تری از آینده ادغام امنیتی در اروپا می‌دهد؛ اجماع بر سر بازدارندگی الزماً به پذیرش تعمیق نهادی نمی‌انجامد، مگر آن‌که ترجمه هنجاری با قواعد شنیداری ملی هم‌ساز شود و هزینه سیاسی انتقال صلاحیت‌ها را کاهش دهد. پیام‌های سیاست‌گذاری نیز روشن است. برای ساختمان اجماع در سطح اتحادیه، استفاده از زبان‌های شنیدنی گوناگون اهمیت دارد؛ همان تصمیم می‌تواند با قاب تمدن‌گرایی سکولار در غرب و قاب مسیحی - امنیتی در شرق توضیح‌پذیر باشد، بدون آن‌که به شکاف نهادی تازه‌ای دامن بزند. طراحی ابزارهای امنیتی بهتر است مکمل چارچوب‌های آتلانتیک تلقی شود تا پذیرش در کشورهای آتلانتیک‌گرا افزایش یابد و در عین حال در کشورهایی که به کنترل حساس‌اند از مقاومت بکاهد. در قضایای مرتبط با خاورمیانه، پرهیز از زبان الهیاتی قطبی‌کننده در غرب و حساسیت به آزادی دینی در شرق می‌تواند هزینه‌های داخلی را پایین آورد و ظرفیت ائتلاف‌سازی فراملی را بالا ببرد. برای ارتباطات عمومی نیز ترجمه دقیق استدلال‌های هنجاری به زبان قابل فهم، شرط لازم ماندگاری تصمیم‌های سخت است.

با این همه، محدودیت‌های تحلیل باید تصریح شود تا مسیر پژوهش آینده روشن بماند. اتکاء به متون رسمی و رأی‌های ثبت‌شده، بخشی از پویایی‌های غیررسمی و بده‌بستان‌های درون‌گروهی را آشکار نمی‌کند. تنوع درون‌حزبی و تغییر نسل رهبران می‌تواند اثرهای ظریفی بر کانال شنیداری بگذارد که نیازمند داده‌های مصاحبه‌ای و رهگیری شبکه‌های فکری است. همچنین، آزمون‌های علی دقیق‌تر از جمله طرح‌های شبه‌تجربی و سنجش رسانه‌های محلی می‌تواند رابطه شدت ارجاع و رفتار رأیی را با دقت بیشتری تثبیت کند و نقش واسطه‌هایی مانند اقتصاد انرژی و چرخه انتخابات را جدا سازد. گسترش مقایسه به کشورهایی با رژیم‌های سکولار متفاوت یا کلیساهای پروتستان و ارتدوکس، و رصد دوره‌های آرام پس از شوک، گام بعدی برای تعمیم‌پذیری است.

جمع نهایی آن که زبان دینی یا تمدنی جایگزین راهبرد نیست، اما در لحظه‌های استثنا، صورت‌بندی راهبرد را تنظیم می‌کند و مسیر تصمیم را کوتاه یا بلند می‌سازد. فهم این سازوکار با سنجش شدت، زمان‌بندی و شنوایی نهادی ممکن می‌شود. تا زمانی که قواعد ملی شنیداری متفاوت باقی بماند، اروپا هم‌زمان با همگرایی در ابزار و واگرایی در قاعده زندگی خواهد کرد؛ واقعیتی که اگر به‌درستی دیده شود، نه مانع عمل جمعی است و نه دلیل بدبینی، بلکه راهنمایی عملی برای طراحی تصمیم‌هایی است که هم کارآمد باشند و هم در خانه شنیده شوند.



- Batzella, F. (2024). Slowly but surely? Assessing EU actorness in energy sanctions against Russia. *Energy Policy*, 192, 114233.
<https://doi.org/10.1016/j.enpol.2024.114233>
- Baubérot, J. (2012). *La laïcité française : républicaine, indivisible, démocratique et sociale*. *Cités*, 52(4), 11–20
- Baubérot, J. (2015). *Les sept laïcités françaises: le modèle français de laïcité n'existe pas*. Les Éditions de la MSH.
- Bettiza, G., Bolton, D., & Lewis, D. (2023). Civilizationism and the ideological contestation of the liberal international order. *International Studies Review*, 25(2), viad006.
<https://doi.org/10.1093/isr/viad006>.
- Bolton, D. (2024). Security, society, and the perennial struggles over the sacred. *International Organization*, 78(2), 224–258.
<https://doi.org/10.1017/S0020818324000109>
- Bowen, J. R. (2007). *Why the French don't like headscarves: Islam, the state, and public space*. Princeton University Press
<https://doi.org/10.1515/9781400826117>
- Brubaker, R. (2017). Between nationalism and civilizationism: The European populist moment in comparative perspective. *Ethnic and Racial Studies*, 40(8), 1191–1226.
<https://doi.org/10.1080/01419870.2017.1308522>
- Buzan, B., Wæver, O., & de Wilde, J. (1998). *Security: A new framework for analysis*. Lynne Rienner Publishers.
- Casanova, J. (1994). Public religions in the modern world. University of Chicago Press. (Chapter “The Deprivatization of Modern Religion,” pp. 211–212).
<https://doi.org/10.7208/chicago/9780226190204.001.0001>
- Cerrone, J. (2023). Reconciling national and supranational identities: Civilizationism in European far-right discourse. *Perspectives on Politics*, 21(3), 951–966.
<https://doi.org/10.1017/S1537592722003526>
- Concordat between the Holy See and the Republic of Poland. (1993/1998).
- Dąbrowski, A., Kulesa, Ł., & Piotrowski, M. (2021). *Relaunching Polish-U.S. relations in the Biden era* (PISM Strategic File No. 6[98]). Polish Institute of International Affairs.
<https://pism.pl/webroot/upload/files/files2021/PISM%20Strategic%20File%20no%206%20%2898%29.pdf>
- Diez, T. (2005). Constructing the self and changing others: Reconsidering “Normative Power Europe.” *Millennium: Journal of International Studies*, 33(3), 613–636.
<https://doi.org/10.1177/03058298050330031701>
- Drouhot, G. (2021). Cracks in the melting pot? Religiosity and assimilation among the second generation in France. *American Journal of Sociology*, 126(4), 795–854.
<https://doi.org/10.1086/712804>
- European Parliament, European Parliamentary Research Service (EPRS). 2023. Qualified majority voting in common foreign and security policy: A cost of non-Europe report (Study, 28 Aug 2023).

<https://op.europa.eu/en/publicationdetail//publication/5c49958c462311ee92e301aa75ed71a1/1/anguage-en>

- European Parliament. 2016. European Parliament resolution of 4 February 2016 on the systematic mass murder of religious minorities by the so-called 'ISIS/Daesh' (2016/2529(RSP))(P8_TA(2016)0051).
https://www.europarl.europa.eu/doceo/document/TA-8-2016-0051_EN.pdf
- Foret, F. (2023). Introduction: Religion and politics in the European Union. *Religion, State & Society*, 51(4–5), 307–313.
<https://doi.org/10.1080/09637494.2023.2290748>
- France. (1905). *Loi du 9 décembre 1905 concernant la séparation des Églises et de l'État* [Law of 9 December 1905 concerning the separation of Churches and the State].
- France. (2004). *Loi n° 2004-228 du 15 mars 2004 encadrant, en application du principe de laïcité, le port de signes ou de tenues manifestant une appartenance religieuse dans les écoles, collèges et lycées publics*.
- Górak-Sosnowska, K. (2016). Islamophobia without Muslims? The case of Poland. *Journal of Muslims in Europe*, 5(2), 190–204.
<https://doi.org/10.1163/22117954-12341326>
- Grzymała-Busse, A. (2015). *Nations under God: How Churches Use Moral Authority to Influence Policy*. Princeton University Press.
- Gunn, T. J. (2009). Religion and law in France: Secularism, separation, and state intervention. *Drake Law Review*, 57(4), 949–978.
- Habermas, J. (2006). Religion in the public sphere. *European Journal of Philosophy*, 14(1), 1–25.
- <https://doi.org/10.1111/j.1468-0378.2006.00241.x>
- Huysmans, J. (2006). *The Politics of Insecurity: Fear, Migration and Asylum in the EU*. Routledge.
<https://doi.org/10.4324/9780203008690>
- Ivaldi, G. (2023). National-populism and the war in Ukraine (ECPS Occasional Paper No. 8). European Center for Populism Studies.
<https://doi.org/10.55271/op0008>
- Ivaldi, G. (2023). The impact of the Russia–Ukraine war on radical right-wing populism in France. In G. Ivaldi & E. Zankina (Eds.), *The impacts of the Russian invasion of Ukraine on right-wing populism in Europe* (pp. 141–154). European Center for Populism Studies.
<https://doi.org/10.55271/rp0019>
- Ivaldi, G., & Zankina, E. (2023). The populist radical right and the war in Ukraine (ECPS Report No. 10). European Center for Populism Studies.
<https://doi.org/10.55271/rp0010>
- Ivaldi, G., & Zankina, E. (Eds.). (2023). *The impacts of the Russian invasion of Ukraine on right-wing populism in Europe* (p. 340–341, Conclusion). European Center for Populism Studies.
<https://doi.org/10.55271/rp0010>
- Janulewicz, Ł. A. (2020, June 23). *Poland's new National Security Strategy: The potential for regional leadership, cooperation and cohesion on NATO's eastern flank*. Royal United Services Institute (RUSI).



- Konferencja Episkopatu Polski. (2015, November 7). List pasterski Episkopatu Polski o prześladowaniu chrześcijan [Pastoral letter of the Polish Bishops' Conference on the persecution of Christians] [In Polish].
<https://episkopat.pl/doc/170214.list-pasterski-episkopatu-polski-o-przesladowaniu-chrzescijan>
- Krzyżanowski, M., Triandafyllidou, A., & Wodak, R. (2018). The mediatization and the politicization of the “refugee crisis” in Europe. *Journal of Immigrant & Refugee Studies*, 16(1–2), 1–14.
<https://doi.org/10.1080/15562948.2017.1353189>
- Kuckartz, U. (2014). *Qualitative text analysis: A guide to methods, practice and using software*. SAGE.
- Kulesa, Ł. (2021). *Relaunching Polish–U.S. Relations in the Biden Era*. PISM Policy Paper.
- Lijphart, A. (1971). Comparative politics and the comparative method. *American Political Science Review*, 65(3), 682–693.
- Manners, I. (2002). Normative power Europe: a contradiction in terms?. *JCMS: Journal of common market studies*, 40(2), 235–258.
<https://doi.org/10.1111/1468-5965.00353>
- Otjes, S., van der Veer, H., & Wagner, W. (2023). Party ideologies and European foreign policy. Examining the transnational foreign policy space. *Journal of European Public Policy*, 30(9), 1793–1819.
<https://doi.org/10.1080/13501763.2022.2096103>
- Petitto, F., & Scott, T. (Eds.). (2021). *Religion in International Relations: Critical Reflections and Constructive Engagement*. Routledge.
<https://doi.org/10.4324/9781003136795>
- Polish Bishops' Conference. (2022, Feb.–Mar.). *Statements on the Russian invasion of Ukraine* [Press releases]. Retrieved from the official website.
- Polish Bishops' Conference. (2022, March 15). *Statement on the war in Ukraine (391st Plenary Meeting)*.
<https://episkopat.pl>
- Présidence de la République. (2022). *Revue stratégique de défense et de sécurité nationale 2022*.
<https://www.vie-publique.fr/rapport/286757-revue-strategiquededefenseetdesecuritenationale-2022>
- Rassemblement National (RN). (2022). *LA DÉFENSE : RÉARMER LA FRANCE PUISSANCE*. [Booklet/Projet – Marine Le Pen].
<https://rassemblementnational.fr/documents/projet/projet-la-defense.pdf>
- Rassemblement National. (2022). *Projet de défense et souveraineté* [Programme].
<https://rassemblementnational.fr/programme/programme-defense/>
- Rau, Z. (2023). *Informacja o założeniach i kierunkach polskiej polityki zagranicznej* [Information on the premises and directions of Poland's foreign policy] (Speech transcript, Sejm of the Republic of Poland). Sejm Rzeczypospolitej Polskiej.
- Raunio, T., & Wagner, W. (2020). Party politics or (supra-) national interest? External relations votes in the European Parliament. *Foreign policy analysis*, 16(4), 547–564.
<https://doi.org/10.1093/fpa/oraa010>

- Raunio, T., & Wagner, W. (2020). The party politics of foreign and security policy. *Foreign policy analysis*, 16(4), 515-531.
<https://doi.org/10.1093/fpa/oraa018>
- Samoudi Pilehroud, A. and Mahmoudi, M. S. (2024). Examining the European Union's Normative Approach Toward Iran (1993–2024). *Iranian Review of Foreign Affairs*, 15(1), 27-54.
<https://doi:10.22034/irfa.2025.495691.1269>
- Schmitt, C. (2005). *Political theology: Four chapters on the concept of sovereignty* (G. Schwab, Trans.). University of Chicago Press. (Original work published 1922)
- Schreier, M. (2012). *Qualitative content analysis in practice*. Sage.
- Sejm Rzeczypospolitej Polskiej. (2016, December 2). *Uchwała Sejmu Rzeczypospolitej Polskiej w sprawie potępienia masowej eksterminacji mniejszości religijnych przez tzw. Państwo Islamskie* [Resolution of the Sejm of the Republic of Poland condemning the mass extermination of religious minorities by the so-called Islamic State]. *Monitor Polski*, 2016, poz. 1191.
- Sjursen, H. (2006). The EU as a 'normative' power: How can this be? *Journal of European Public Policy*, 13(2), 235–251.
<https://doi.org/10.1080/13501760500451667>
- Theiss, M., & Menshenina, A. (2024). Narrating solidarity with Ukraine: European Parliament debates on energy policy. *Social Inclusion*, 12, Article 8606, 1–14.
<https://doi.org/10.17645/si.8606>
- Topidi, K. (2019). *Religious freedom, national identity, and the Polish Catholic Church: Converging visions of nation and God*. *Religions*, 10(5), 293.
<https://doi.org/10.3390/rel10050293>
- Vaïsse, J. (2004, March). *Veiled meaning: The French law banning religious symbols in public schools* (U.S.–France Analysis Series). The Brookings Institution.
<https://www.brookings.edu/wp-content/uploads/2016/06/vaisse20040229.pdf>
- Zerka:(2022, November 21). The case for defence: How Russia's war on Ukraine has proved France right. European Council on Foreign Relations.
<https://ecfr.eu/article/the-case-for-defence-how-russias-war-on-ukraine-hasprovedfranceright/>
- Zubrzycki, G. (2006). *The crosses of Auschwitz: Nationalism and religion in post-communist Poland*. University of Chicago Press.

